روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

یکشنبه • ۳۱ خرداد ۱۳۹۴ • ۴ رمضان ۱۴۳۶ • ۲۱ ژوئن ۲۰۱۵ • سال دوازدهم • شماره ۲۳۲۹ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۶ • اذان مغرب ۲۰:۴۵ • اذان صبح‌فردا ۴:۰۲ • طلوع آفتاب ۵:۴۹

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آچارکشی

ماجرای ازدواج جوجه‌تیغی

● **پوریا عالمی:** جوجه‌تیغی عاشق جوجه‌رنگی شد و حالت ازدواج گرفت و رفت خواستگاری. اما پدر جوجه‌رنگی قبول نکرد و گفت جوجه‌تیغی به دلیل حمل سلاح سرد جزء اراذل و اوباش محسوب می‌شود و چه‌بسا جوجه‌تیغی زیر این‌همه تیغ، خالکوبی چشم و ابرو و غروب داشته باشد.

جوجه‌تیغی سازش‌کار

جوجه‌تیغی که عاشق جوجه‌رنگی شده بود، رفت تیغ‌هاش را تحویل داد و بدون تیغ و کاملا خلع سلاح‌شده برگشت خواستگاری و گفت من واقعا حالت ازدواج دارم قبول کن دیگه. پدر جوجه‌رنگی تا جوجه‌بی‌تیغی را دید بهش خندید و مسخرش کرد و گفت جوجه‌تیغی‌ای که تیغ بیندازد، دیگه جوجه نیست و از کجا معلوم جوجه‌تیغی که به تیغش وفا نکرده، فردا به جوجه‌اش وفا کند.

جوجه‌رنگی عاشق

این‌بار اما جوجه‌رنگی عاشق جوجه‌تیغی شد و پا پیش گذاشت و رفت با خانواده جوجه‌تیغی صحبت کند و بگوید او حاضر است با تیغ‌های جوجه‌تیغی بسازد و بسوزد. اما خانواده جوجه‌تیغی نگاهی به جوجه‌رنگی کردند و گفتند جوجه‌ای که امروز این‌رنگی است معلوم نیست فردا چه رنگی است و جوجه‌ای که هی رنگ‌به‌رنگ می‌شود و روی مواضعش نمی‌ایستد چطور می‌خواهد روی تخم‌مرغ بنشیند و فردا چه تخمی پس خواهد انداخت؟

فرارتیغی‌رنگی

جوجه‌تیغی آمد به جوجه‌رنگی گفت ببین با ازدواج ما، نه پاپا مامی تو موافق‌اند، نه بابا مامان من. من می‌گویم بیا در برویم و بال بزنیم برویم روی درخت و ازدواج کنیم و تو تخم بگذاری و فعلا غذا نیمرو بخوریم تا ببینیم چه می‌شود. جوجه‌رنگی گفت ما که بال نداریم چطوری بریم بالای درخت؟ مجبوریم بمونیم پایین درخت و بال‌بال بزنیم. چطوری پول بیاریم؟ با عشق که نمی‌شود زندگی کرد حتا نمی‌شود کار انتخاباتی کرد حتی نمی‌شود توی اینترنت فعالیت کرد. تو حاضری به خاطر عشق‌مون چی‌کار کنی؟ جوجه‌تیغی گفت راهی نمانده جز اینکه بروم به خاطر تو تیغی بزنم و این‌طوری شد که جوجه‌تیغی که می‌خواست ازدواج کند، مجبور شد دست به تیغ ببرد و زورگیری کند و برود استادیوم روی مسابقات تیغی شرط ببندد و جوجه‌رنگی را سیاه‌بخت کند.

بیلبورد

با جوجه‌هایتان راه بیایید اگر حالت ازدواج دارند.

کارتون خواب

پیام برومند
payam.borumand@gmail.com

همین حوالی

مذاکره با طعم والیبال

صادق زیباکلام

یکی از موضوعاتی که در حوزه روابط بین‌الملل مطرح می‌شود، موضوع «دیپلماسی عمومی» است. دیپلماسی عمومی درواقع شامل هر چیزی غیر از روابط رسمی دیپلماتیک و حکومتی بین کشورهاست. هنر، ادبیات و ورزش را می‌توان مهم‌ترین حوزه‌های دیپلماسی عمومی دانست که در نزدیک‌کردن حوزه عمومی کشورها به هم تأثیرگذار هستند.

باخت تیم آمریکا در تهران، آن هم در سه ست پیاپی را می‌توان از موارد تأثیرگذار بر دیپلماسی عمومی کشورمان و تصور بین‌المللی موجود از ایران دانست. بعد از بازی، این سؤال برای بینندگان آن مطرح می‌شود که مگر چند کشور در دنیا وجود دارد که بتواند تیم والیبال آمریکا را این‌گونه شکست دهد؟ نکته مهم دیگری که باید به آن توجه داشت و به نظرم نقطه قوت مسابقه دیروز بود، برگزاری این مسابقه در فضایی محترمانه بود. هیچ‌گونه ناهماهنگی و به‌هم‌ریختگی‌ای در جریان برگزاری اتفاق نیفتاد. قبل، حین و بعد از برگزاری هم نه بین بازیکنان و نه بین تماشاگران شاهد درگیری نبودیم.

تصور کنید اگر در جریان این مسابقه درگیری ایجاد می‌شد و بعد ویدئویی از آن در رسانه‌ها منتشر می‌شد، نه‌تنها بر تصویر ایران در فضای بین‌الملل تأثیر می‌گذاشت بلکه حتی بعید نبود که روی وزیر امور خارجه کشورمان و وزیر امور خارجه آمریکا هم مؤثر باشد. حضور زنان در استادیوم هم از همین نظر قابل تأمل است. حضور خانم‌ها در ورزشگاه‌ها می‌تواند بر تصویری که عامه مردم در نقاط مختلف جهان از ایران دارند تأثیر مثبت بگذارد. هرچند معتقدم مسئله حضور زنان در ورزشگاه‌ها رنگ‌وبوی سیاسی پیدا کرده است. به این معنی که بیش از اینکه مخالفت فقهی و شرعی در برابر آن وجود داشته باشد، ابراز مخالفت با حضور خانم‌ها در ورزشگاه‌ها تبدیل به شکلی از مخالفت و ایجاد تعارض با قوه‌مجریه شده است. این در حالی است که می‌توان فکر کرد شاید اگر دولتی اصولگرا سر کار بود، بسیاری از مخالفان امروزی حضور زنان در استادیوم، به شرط رعایت شئونات و اختصاص‌دادن جایگاه ویژه به بانوان با این موضوع خیلی راحت‌تر کنار می‌آمدند.

پیشخوان

نخستین شماره دوماهنامه «زمان طلایی»، نخستین نشریه تخصصی امدادونجات در ایران، منتشر شد. در این شماره مطالبی همچون گزارش اختصاصی از سگ‌های نجات ایران، عملیات هوایی جست‌وجو و نجات در بریتانیا، عملکرد سازمان امدادونجات هلال‌احمر در سال ۱۳۹۳، گزارش کنفرانس بین‌المللی کاهش خطرپذیری و مدیریت بحران در مناطق شهری، گزارش افزایش آمار قتل امدادگران در جهان، معرفی نرم‌افزار موبایل First Aid، مهارت‌های بنیادین امدادونجات از دید اداره ایمنی عمومی کانادا و معرفی تازه‌های فناوری در حوزه امدادونجات منتشر شده است.

دوماهنامه زمان طلایی با هدف جلب توجه همگان به اهمیت جان موجود زنده، اطلاع‌رسانی درباره تحولات مرتبط با عرصه امدادونجات، همگانی‌کردن اصل امدادونجات و تقویت فرهنگ آن در جامعه، ایجاد گفتمان فرابخشی در حوزه امدادونجات و کمک به شکل‌گیری نگاه کلان به این حوزه، آموزش اصول امدادونجات و جلب توجه افکارعمومی به مسائل امدادونجات منتشر شده است.

از این ستون به اون ستون

بهار دلنشین

ناهید طباطبایی

۳ تصویر

یک: زن کنار پنجره نشسته و بیرون را نگاه می‌کند. غمگین است. غروب است. صبح پسرش به مسافرت رفته. گفته برمی‌گردد اما زن مطمئن نیست. یک سیب را بیندازند بالا هزار چرخ می‌خورد تا به زمین برگردد. خیابان خلوت است. ساختمان‌های روبه‌رو تاریک هستند. همه جا اداره و شرکت شده. زن آه می‌کشد. ناگهان از دور صدای آکاردئون می‌شنود. پنجره را باز می‌کند و دولا می‌شود. جوانی از دور می‌آید. زن دلش می‌خواهد دکمه‌های صدفی آکاردئون را ببیند. نمی‌تواند. صدای آکاردئون نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. جوان زیر پنجره که می‌رسد می‌زند زیر آواز. صدایش تاریکی شب را پاره می‌کند. او می‌خواند:

تا بهار دلنشین آمده سوی چمن، ای بهار آرزو بر سرم سایه فکن

دو: زن کنار پنجره نشسته و بیرون را نگاه می‌کند. غمگین نیست. خوشحال هم نیست. احساسش بین غم و شادی، امید و نومیدی در نوسان است. اول شب است. صبح نوه‌دار شده. یک پسر با موهای طلایی. می‌داند دیگر پسرش برنمی‌گردد. سیب هزار چرخ خورده و به زمین افتاده. ساختمان‌های روبه‌رو را کوبیده‌اند. خانه‌های نوساز و خالی تاریک‌اند اما چند چراغ پرنور بر نما نور می‌اندازند. زن دلش می‌خواهد نوه‌اش را بغل کند. نمی‌تواند. نوه جای دیگری‌ست. زن آه می‌کشد. از دور صدای آکاردئون می‌آید. صدای آواز در خیابان خالی می‌پیچد. زن از پنجره خم می‌شود. صدا نزدیک می‌شود و به زیر پنجره می‌رسد. زن نگاه می‌کند. مرد دیگر جوان نیست. مرد می‌خواند:

تا بهار دلنشین آمده سوی چمن

سه: زن کنار پنجره نشسته و بیرون را نگاه می‌کند. شاد است. فردا صبح پسرش را می‌بیند و نوه‌اش را. نوه حالا دیگر دوساله است. ساختمان‌های روبه‌رو روشن هستند. زن می‌داند تا صبح بیدار است. روی میز ظرفی پر از میوه خودنمایی می‌کند. زن پنجره را باز می‌کند. از دور صدای آواز می‌آید. زن صبر می‌کند تا مرد زیر پنجره برسد. زن او را صدا می‌کند. مرد سرش را بالا می‌گیرد. زن به او اشاره می‌کند که بایستد. مرد حالا دیگر میان‌سال است. زن یک اسکناس و چند دانه سیب برای او پایین می‌اندازد. مرد می‌خندد و همه را در کیفش می‌چپاند. مرد دوباره ترانه‌اش را از سر می‌گیرد. زن می‌خندد و می‌خواند: «تا بهار دلنشین».